

خالو حسين دشتي



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	حاج اسماعیل
تاریخ تولد	۱۲۸۵ قمری
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	
محل شهادت	هفتم شعبان ۱۳۶۵ قمری رحلت
مسئولیت	خان بردخون از فرماندهان قیام جنوب
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	وادی السلام نجف

زندگینامه

خالو حسین بردخونی فرزند حاج اسماعیل فرزند حاج حسین فرزند خالو حسین اول فرزند محمد فرزند میمد به سال ۱۲۸۵ هـ.ق در بردخون که آن زمان قطعه ای از خاک بزرگ دشتی بود متولد شد. اصل خاندان خالو حسین از روستای باغک تنگستان است. نیای بزرگ این خاندان یعنی خالو حسین اول در اواخر پادشاهی فتحعلی شاه قاجار به بردخون نورفت و در آنجا سکونت اختیار کرد. خالو حسین اول مردی شجاع و دولتمند بود و بعد از سکونت در بردخون نو بنای قلعه ای محکم می نهد و بعدها کدخدای آنجا می گردد. پس از وی اولاد و نوادگانش به ترتیب کدخدای بردخون می گردند؛ تا اینکه کدخدایی به خالو حسین بردخونی معروف به خالو حسین دشتی می رسد.

خالو حسین تحصیلات چندانی نداشته و فقط قادر به خواندن و نوشتن بوده است. نامبرده اندامی ورزیده و چابک داشته و در تیراندازی و سوارکاری و مبارزه تن به تن مهارت خاصی داشته است. خالو حسین در بردخون قلعه ای محکم داشته و تا پایان عمر در آن زندگی کرده است. در ایام انقلاب مشروطه در فتح بوشهر شرکت کرده و به همراه سایر آزادی خواهان، آنجا را از دست نیروهای مستبد محمدعلی شاهی آزاد نمودند.

با شروع جنگ جهانی اول و اشغال بوشهر توسط انگلیسی ها خالو حسین به یاری رئیس علی دلواری شتافت. وی با ۱۵۰ نفر تفنگچی تحت امرش از راه لاور ساحلی خود را به دلوار رسانده و وارد جنگ با انگلیسی ها شد.

انگلیسی ها از دریا با توپ های دورزن مواضع خالو حسین و سایر مجاهدین را زیر آتش گرفتند. لذا تنگستانی ها و دشتی ها به ناچار دست به عقب نشینی تاکتیکی زده و به مناطق اطراف دلوار پناه بردند. با فرارسیدن شب نیروهای تنگستانی و دشتی دست به شبیخون علیه انگلیسی ها زده و تلفات سنگینی بر آنان وارد آوردند در این جنگ مجاهدین پیروز شدند و نیروهای انگلیسی و هندی مجبور به عقب نشینی از دلوار و پناهنده شدن به ناوهای مستقر در خلیج فارس شدند.

پس از نبرد دلوار خالو حسین به همراه رئیس علی، چندین مرتبه به مواضع دشمن در بوشهر شبیخون زدند و حتی یک بار به قنسولگری روسیه در بوشهر هم حمله کردند و تلفاتی بر قزاق ها و گارد مستحفظ قنسولگری وارد آوردند.

خالو حسین در نبرد کوه گزی که در نزدیکی بوشهر واقع شده بعد از وارد آوردن تلفات سنگین به دشمن و کشتن سیزده نفر از آنها از ناحیه ران و بازو به شدت مجروح شد و چون به علت شدت جراحات و خون ریزی نتوانست به جنگ ادامه دهد و یا از صحنه رزم بگریزد به اسارت درآمد.

انگلیسی ها پس از محاکمه، وی را به بوشهر برده و از آنجا توسط کشتی به بصره انتقال دادند. در بصره او را مداوا کردند و سرانجام پس از چهارماه بستری شدن در بیمارستان نظامی بصره، خالو حسین بهبودی نسبی پیدا کرد و قادر شد با عصا حرکت کند. و بالاخره بعد از قریب به یک سال اسارت در بیست شوال ۱۳۳۴ (هـ.ق) با اسرای انگلیسی مبادله و آزاد گشت. (۷)

وی بعد از آزادی، چند روزی در بوشهر در منزل سیدمحمد رضا کازرونی مانده آنگاه با یک فروند لنج، عازم بردخون شد و در خور خان بردخون از کشتی پیاده و مورد استقبال سران دشتی و روحانیون محلی و مردم منطقه قرار گرفت. (۸)

خالو حسین بعد از آزادی مدتی با زائر خضر خان اهرمی همکاری کرده و سپس به دنبال متلاشی شدن کانون مقاومت مردم تنگستان، به مبارزه خود با انگلیسی ها ادامه داد؛ چنانکه در سال ۱۳۳۶ هـ.ق که نزاعی بین صولت الدوله قشقایی و پلیس جنوب به فرماندهی «سرپرسی سایکس» در گرفت، خالو حسین موفق به گردآوری و اعزام دویست نفر مرد جنگی از خطه دشتی جهت مبارزه با تفنگداران جنوب شد. این افراد در نبرد صولت الدوله قشقایی با تفنگداران جنوب نقش فعال و چشم گیری داشتند؛ بطوری که بعدها، سردار عشایر طی نامه ای از خالو حسین تشکر کرد. (۹)

در سال ۱۳۳۶ (هـ.ق) که جمال خان دشتی بن حیدر خان بن حاجی خان از ضابطی خورموج معزول و زایر عبدالله خان فقیه دشتی رئیس سابق مستحفظین گمرگ بوشهر به جای وی متصرف شد؛ خالو حسین و دیگر سران دشتی از در دشمنی با وی در آمده و به مقر اصلی زائر عبدالله خان فقیه یعنی خورموج حمله ور شدند. در این جنگ عده ای از دو طرف کشته شدند و در نهایت زایر عبدالله خان از حکومت خورموج برکنار و حاکم بندر لنگه شد. (۱۰)

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی نیرویی به فرماندهی سرهنگ احمدخان معینی، برای خلع سلاح عمومی دشتی عازم خورموج شد. خالو حسین و دیگر سران دشتی، خلع سلاح را نپذیرفته و آماده نبرد با ستون اعزامی موسوم به اردوی نادری شدند؛ در جنگ شدیدی که بین دو طرف در کوه خاک شرقی محمدآباد خورموج رخ داد، قوای دشتی بعد از دادن تلفاتی چند شکست خورده و به مناطق خود بازگشتند. (۱۱)

مدتی بعد از این جریان، خالو حسین توسط سرهنگ یوسف اسفندیاری فرمانده منطقه بازداشت و مدتی در کاکای مقر سرهنگ اسفندیاری تحت نظر بود. نقل است زمانی که خالو حسین در کاکای بود شب ها مرتب به راز و نیاز و نماز شب مشغول بود و بسیار گریه می کرد. چنانکه محاسنش خیس می شد. یک شب یکی از خادمان حسینیه اعظم به وی می گوید: خالوجان چرا این همه العفو العفو می کنی و خودت را اذیت می کنی؟ خالو در جواب می گوید: «چرا اینگونه نکنم در حالی که می دانم زمان رفتن نزدیک شده و هیچ گونه زاد و توشه ای ندارم». (۱۲)

در سال ۱۳۱۶ ش به اتهام توطئه علیه امنیت کشور بازداشت و روانه شیراز شد؛ در آنجا در یک دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به زندان شد. در زندان با وی بدرفتاری کردند و از نظر غذایی و بهداشت سخت در مضیقه قرار گرفت و به دلیل همین شرایط بد، یکی از چشمانش عفونت کرد و چون اجازه مداوا به وی ندادند یکی از چشم هایش نابینا شد. (۱۳) او ناچار شد بعدها از چشم مصنوعی استفاده کند. (۱۴)

خالو حسین سرانجام بعد از تحمل هیجده ماه شرایط بد زندان، در سال ۱۳۱۸ ش با همکاری سرهنگ علوی مقدم آزاد و به زادگاهش برگشت. (۱۵)

خالو بعد از آزادی، مدتی با یک بیماری مهلک دست و پنجه نرم کرد تا اینکه سرانجام در هفتم شعبان سال ۱۳۶۵ ق در سن هشتاد و به روایتی دیگر هشتاد و پنج سالگی درگذشت. پیکرش به نجف اشرف حمل و در قبرستان وادی السلام در جوار بارگاه مولی الموحیدین علی (ع) به خاک سپرده شد. (۱۶)

خالو حسین فردی شوخ طبع، مبادی آداب، خداترس، پای بند به معتقدات مذهبی و تا حدودی ثروتمند بود. با بزرگان روزگارش آمد و رفت داشت و با رئیس علی دلواری نسبت خویشی داشته و پیوسته چه قبل و چه بعد از شهادت رئیس علی دلواری با این خانواده رفت و آمد داشته است؛ نقل می کنند: سالها بعد از شهادت رئیس علی، یک روز، خالو حسین به رئیس محمد - پدر رئیس علی - می گوید: «شنیده ام که قصد داری تجدید فرمایش کنی؛ بدان که شیری چون رئیس علی زاده نخواهد شد. رئیس محمد بعد از این کلام خالو حسین زار زار گریه کرده و

خالو حسین در طول حیات، چهار بار ازدواج نمود که حاصل آن هفت پسر و پنج دختر بود. اسامی پسران عبارتند از: مرحوم حاج ابوالقاسم، مرحوم اسماعیل، مرحوم میرزا علی، مرحوم رضا، میرزا عبدالعلی، محمد و مرحوم میرزا غلامرضا معروف به میرزا محمود که در اول فروردین ماه ۱۳۸۸ ش بر اثر سکته قلبی درگذشت. وی خواهرزاده سید بهمنیار حسینی متخلص به «مفتون» و فردی خوش مجلس و خوش صحبت و دارای اطلاعات تاریخی فراوان بود.

پس از مرگ خالو حسین دشتی، شاعران زیادی در سوگش شعر سرودند که پایان بخش این مقاله را قطعه شعری که «مفتون بردخونی» سروده قرار می دهیم: (۱۸)

بازم چو لاله قلب خویش گشت داغدار چشم همی ز مرگ رفیقان شد اشکبار

ای چرخ کج روش که زیادت نمی رود وارانه کرده ای تو به خوبان روزگار

سازی ز سنگ تفرقه از هم جدا و دور بر جمع دوستان چو کنی ناگهان گذار

از جور تو دلی نبود آنکه خون نشد چشمی نباشد آنکه نگردید سحاب وار

گویا که میل تو به کباب جگر بود که از آتش فراق جگر ما بود نزار

نبود گلی که باد خزان نمی برد نه بلبلی که بر نکشد ناله های زار

تا کی کنم شکایت این دهر پر جفا تا کی کنم حکایت از این چرخ کج مدار

یک گل ز ما ببرد که ناید به گلستان سروی ز پا فکند که نبود به جویبار

دیباچه سعادت و سرمایه ادب پیرایه امان به عنوان اقتدار

سرتا به پا شجاعت و پا تا به سر هنر یک عالمی رشادت و دنیایی اعتبار

«خالو حسین» سرآمد نام آوران عصر با عقل و با فراست و بیدار و هوشیار

در دست او عنان ظفر بود ماه و سال پا در رکاب فتح، شب و روز استوار

در موقع پیاده رویی در صف قتال بر مرکب جنیبت نصرت بدی سوار

اندر هزار و سیصد و سی و سه انگلیس بوشهر داده جای مهمات خود قرار

می خواست از این طریق به ایران کند ورود ایران کند تصرف و اهلش ذلیل و خوار

نمود رئیس علی قد مردانگی علم زایر خضر هم آمده او را معین و یار

هر جا که بود مرد شجاعی پس دفاع از جای خویش جسته ز غیرت سپندوار
خالو حسین ز دشتی با عده ای کثیر نام آوران جنگ و دلیران روزگار
با دولت بهیه چو گردید روبرو آن مرد نامجوی به هنگام کارزار
تا بود عده دور برش جنگ با تفنگ نزدیک چون شدند به خنجر فتاد کار
سولجر هجوم کرد بر این شیر خشمناک مجروح شد ز دست و ز پا گشت زخم‌دار
گرچه اسیر گشت ز خون عدو نمود سطح زمین معرکه چون دشت لاله زار
یکسال هم به بصره به زندان مقیم بود زنجیر بهر شیر نباشد به دهر عار
روباه کسی ندیده گرفتار سلسله زنجیر بهر گردن شیر است افتخار
از حبس شد خلاص نموده معاودت در بردخون به مرکز خود گشت برقرار
خاک بلوک دید پر از جور و شور و شر شیخ دموخ کرده ریاست به آن دیار
از مردیش چو تخلیه خاک بلوک شد خاویز هم ز همت او ماند بر مدار
در وقت جنگ غیظ و غضب از رخس عیان در گاه صلح صدق و صفا کرده آشکار
معروف در عرب بدو مشهور در عجم از دیده و ندیده ورا جمله دوستدار
شخصی غریب بود در این دورهٔ زمان مردی عجیب بود در این عهد روزگار
تخمی نکاشت آنکه ندامت دهد ثمر رای نداد تا که پشیمان شود ز کار
تا بوده بود طرز سلوکش به خوب و بد با دوستان مروت و با دشمنان مدار
دادی تسلی دل هر دل شکسته ای بر غم رسیدگان ز وفا بود غمگسار
از حسن خلق و نیت او اهل بردخون جمله به ناز و نعمت و گشتند مالدار
از حد رود تا به دیر پشت کوه هم می بود همچو حلقه در انگشت اقتدار
شاهانه این حدود ریاست همی نمود از تنگستان و دشتی کلیه خواستار
عمرش رسید چون که به هشتاد در جهان کرده سرای باقی بر فانی اختیار
در روز هفتم از سه شعبان به وقت ظهر فرمان ارجعی بر رسید ز آفریدگار

لیک گفت عازم بزم وصال شد از خانه رخت بست بشد وارد مزار

سال وفاتش ار طلبی «گشته خم» بود از مرگ او قد ابول، پشت بهمنیار

تاریخش ار بطور سهولت طلب کنی گویم که شصت پنج پس از سیصد و هزار

مفتون! به فکر رفتن و در کار توشه باش

زیرا که این جهان به کسی نیست پایدار

پی نوشت ها :

۱- موسوی نژاد، سید علی، «عصر رئیسه‌لی دلواری در تاریخ»، مجموعه مقالات، بوشهر، کنگره هشتمین سال شهادت رئیس علی دلواری، ۱۳۷۳ ص ۵۷.

۲- خیراندیش، دکتر عبدالرسول، «زمینه های اداری و اقتصادی قیام ضداستعماری مردم بوشهر، تنگستان، دشتی و دشتستان»، مجموعه مقالات، بوشهر، کنگره بزرگداشت هشتمین سال شهادت رئیس علی دلواری، ۱۳۷۳ ص ۱۹۵.

۳- یاحسینی، سیدقاسم، خالوحسین بردخونی، بوشهر، ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ص ۱۱.

۴- همان، ص ۱۲.

۵- همان.

۶- یاحسینی، سیدقاسم، صص ۱۶ و ۱۷.

۷- همان، ص ۲۰ به بعد.

۸- همان، ص ۲۹-۳۰.

۹- همان، ص ۳۰.

۱۰- همان، صص ۳۲ و ۳۳.

۱۱- همان، ص ۳۶.

۱۲- حیدری، قاسم (مصاحبه) کاکلی، ۵ تیرماه ۱۳۷۸.

۱۳- یاحسینی، قاسم، صص ۳۷ و ۳۸.

۱۴- فولادی، احمد، نوّه خالوحسین دشتی، (مصاحبه)، بردخون، ۸ تیرماه ۱۳۷۸ (این چشم مصنوعی بعد از

مرگش، بیرون آورده شد و اکنون نزد نوادگانش نگهداری می گردد.)

۱۵- یاحسینی، سیدقاسم، ص ۳۸.

۱۶- روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۲، ش ۲۳ ۲۵ ص ۷ (ویژه نامه بوشهر).

۱۷- گنخکی، مراد، (مصاحبه) آبدون، ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸.

۱۸- احمدی ریشهری، عبدالحسین، پژوهش در آثار، افکار و اشعار مفتون بردخونی، بوشهر، سیدعبدالرضا قاسمی
زاده، ۱۳۸۱ ص ۲۹۸.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر